

## جنبش مشروطیت

دکتر هوشنگ طالع



آن چه در پی می‌آید متن سخن‌رانی دکتر هوشنگ طالع، مدرس پیشین دانش‌گاه و پژوهش‌گر، در انجمن افراز درباره‌ی «جنبش مشروطیت» است. این سخن‌رانی به تاریخ آدینه‌ی سی‌ویکم مردادماه سال ۱۳۸۲ خورشیدی در فرهنگ‌سرای بانو ایراد شد. آقای طالع دارای درجه‌ی دکترای در رشته‌ی علوم اقتصادی و سیاسی از دانش‌گاه کارل فرانس اتریش هستند و از فعالان قدیمی نهضت پان‌ایرانیسم به‌شمار می‌روند. نامه‌ی افراز پیش از این، به مناسبت بازتاب سخن‌رانی پیشین آقای دکتر در انجمن افراز (نامه‌ی شماره‌ی ۱ افراز) - که نخستین برنامه‌ی سخن‌رانی در نشست‌های ماهانه‌ی انجمن به‌شمار می‌رفت (دوم خرداد ۱۳۸۱) - اشاره‌ای به کوشش‌های ایشان و نام‌های کتاب‌های‌شان داشت. گفتنی است در این سال‌ها نیز دکتر طالع پژوهش‌های خویش را دنبال کرده‌اند که مهم‌ترین ثمره‌اش، چاپ چهار دفتر از مجموعه‌کتاب‌های شش‌دفتری «تاریخ کامل تجزیه‌ی ایران» با نام‌های «تلاش نافرجام برای تجزیه‌ی آذربایجان»، «تجزیه‌ی بحرین»، «مرزهای باختری (کردستان و میان‌رودان)» و «تجزیه‌ی قفقاز»، و هم‌چنین کتاب «تاریخ تمدن و فرهنگ ایران کهن» است.

### دستاورد عظیم جنبش مشروطیت

خیزش مشروطیت ایران، فراگشتی ۵ مرحله‌ای بود. نخستین مرحله‌ی آن عبارت بود از فرمان مشروطیت که در ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ هجری قمری یا ۱۳ مرداد ماه ۱۲۸۵ خورشیدی برابر با ۵ اوت ۱۹۰۷ میلادی صادر شد. البته این مهم، حاصل مجموعه‌ای از مبارزه‌های پی‌گیر ملت ایران بود که فراگشت و نتیجه‌ی آن، صدور فرمان مشروطیت بود. اما زمانی که این فرمان صادر شد، جهان چگونه بود؟ درست است که برخی از تاریخ‌نویسان بر این باورند که سده‌ی بیستم، قرن نفی استعمار و طرد استبداد بوده است ولی در آغاز آن سده، در جهان فقط ۴۳ کشور مستقل وجود داشت. امروزه تعداد اعضای سازمان ملل متحد به بیش از ۱۹۰ کشور رسیده است. این کامیابی ۱۵۰ کشور جدید، همگی برآمده از جنگ جهانی دوم‌اند، یعنی پرسابقه‌ترین‌شان ۴۰ تا ۴۵ سال و بقیه هم ۲۰ سال و ۱۰ سال ... دارای پیشینه هستند.

از آن ۴۳ کشوری که در آن زمان دارای استقلال بودند، تنها سه کشور ایران، ترکیه (عثمانی) و تا اندازه‌ای افغانستان از کشورهای اسلامی امروز، مستقل بودند. باقی جهان در چنگ چند کشور بود: آفتاب در امپراتوری بریتانیا غروب نمی‌کرد؛ فرانسه به‌عنوان دومین قدرت استعماری بخش‌هایی از آسیا، بخش‌هایی از شمال آفریقا و بخش‌هایی از آمریکای مرکزی را در اختیار داشت؛ دولت

ایران در سال ۱۲۸۵ خورشیدی با انقلاب مشروطیت به‌عنوان هفدهمین کشور مردم‌سالار جهان به خیل این کشورهای اندک می‌پیوندد بر این پایه در جهانی که زیر سلطه‌ی استعمار و استبداد بود کاری که ایرانی‌ها به ثمر رساندند دست‌آورد عظیمی بود

روسیه بخش‌های بزرگی از اروپا و آسیا را در اختیار داشت؛ در کنار این‌ها امپراتوری عثمانی که تنها امپراتوری مسلمان بود، بخشی از آسیا و اروپا را در اختیار داشت؛ پرتغال و اسپانیا هم قدرت استعماری بودند.

اگر شما به جهان آن روز بنگرید می‌بینید که به جز بخش‌های کوچکی از آسیا، بقیه‌ی جهان مستعمره بود. قاره‌ی آفریقا و اقیانوسیه، بخش‌هایی از اروپا که مستعمره‌ی امپراتوری اتریش - هنگری و امپراتوری‌های روس و عثمانی بود، از آمریکا هم بخش‌هایی زیر استعمار بودند.

از سوی دیگر از میان این ۴۳ کشور مستقل، فقط ۱۶ کشور را می‌شد با اما و اگر جزو کشورهای مردم‌سالار رده‌بندی کرد، یعنی کشورهایی که دارای پارلمان بودند.

در تمام این کشورها، زنان فاقد حق رأی بودند. اولین بار زنان در سال ۱۹۲۱ در ایالات متحده‌ی آمریکا حق رأی به‌دست آوردند و بعد در سال ۱۹۲۷ در بریتانیا و تازه در دهه‌ی ۸۰ است که زنان سوئیس، حق رأی پیدا کردند و هنوز هم در بسیاری از جاها، زنان از حق رأی محروم‌اند. در این ۱۶ کشوری که دارای پارلمان بودند، مردان هم به‌ویژه از طبقات فرودست به‌دلیل پیچیده بودن نظام انتخاباتی، حق رأی نداشتند...

در چنین شرایطی بود که ایران در سال ۱۲۸۵ خورشیدی (۱۹۰۶ میلادی) با انقلاب مشروطیت به‌عنوان هفدهمین کشور

نخستین کودتا در سال ۱۲۸۷ خورشیدی به فرمان محمدعلی شاه و بی شک با تحریک روس‌ها و تأیید انگلیسی‌ها انجام شد و طی آن، لیاخوف، فرماندهی بریگاد قزاق، مجلس را به توپ بست. در این میان شماری از آزادی خواهان را گرفته و به باغ شاه (پادگان حُر کنونی) بردند، در آن جا آن‌ها را به غل و زنجیر کشیدند، خفه کرده و به چاه افکندند و جنایت‌های بسیاری مرتکب شدند؛ اما در این میان تبریز به پیش‌گامی ستارخان و باقرخان برابر این تجاوز ایستادگی کردند و محمدعلی شاه موفق به تکمیل این کار نشد. تبریز ایستادگی کرد و حتا در زمانی، تنها سنگر محله خیابان (محله ستارخان) مقاومت می‌کرد.

روس‌ها وقتی دیدند که محمدعلی شاه قادر به شکستن مقاومت تبریزی‌ها نیست به بهانه‌ی حمایت از اتباع‌شان و هم‌چنین حفظ منافع نامشروع‌شان، نیرو به تبریز وارد کردند. متأسفانه در آن زمان گروهی از مردم برای این‌که از پی‌گرد مأموران حکومتی در امان باشند بر سر در خانه‌های خود پرچم روس، انگلیس، فرانسه و یا حتا آمریکا را افراشته بودند و خود را تبعه‌ی این کشورها قلم‌داد می‌کردند، زیرا خیلی ساده با یک حکم حکومتی یا یک فتوا به خانه‌ی فردی می‌ریختند و اموالش را غارت کرده، خودش را کشته و زنش را به ازدواج دیگران درآورده و فرزندان‌ش را هم به اسارت می‌بردند. در چنین شرایطی که حکومت این چنین با مردم خود به ستم رفتار می‌کرد، صاحبان مال، ننگ تابعیت بیگانه و افراشتن پرچم بیگانه را بر خانه‌های خود جایز می‌شمردند تا بتوانند در امان باشند. شماری هم عوامل وابسته بودند که به تحریک روس‌ها بر خانه‌های خود پرچم روس افراشته بودند و در خیابان‌ها عربده‌کشی کرده و مزاحم مردم می‌شدند. روس‌ها به بهانه‌ی پشتیبانی از این افراد، نیرو به تبریز فرستادند؛ اما وقتی مقاومت تبریز ادامه پیدا کرد، از جاهای دیگر ایران نیز ندای حمایت بلند شد. سردار اسعد و مصمص بختیاری در اصفهان با نیروهای‌شان به سمت تهران حرکت کردند. سپهدار رشتی که تا آن زمان از طرف محمدعلی شاه مأمور مبارزه با آذربایجان بود، یک‌باره متحول می‌شود و می‌بیند که چه ستم و خیانتی را در حق ملت‌ش انجام می‌دهد، پس نیروهای خود را از رشت به سمت تهران حرکت می‌دهد.

در این هنگام روس‌ها نیروی بیشتری وارد کشور کرده و تهدید می‌کنند که اگر مشروطه خواهان وارد تهران شوند، تهران را اشغال خواهند کرد. انگلیسی‌ها نیز به دست و پا افتاده و محمدعلی شاه را تشویق می‌کنند تا با دادن امتیازاتی، غائله را بخواباند. ولی سران مجاهد که می‌بینند روس‌ها و انگلیسی‌ها این‌طور به حمایت از محمدعلی شاه برخاسته‌اند، به سرعت نیروهای خود را تقویت و افزایش داده و در مدت سه روز تهران را اشغال می‌کنند. لیاخوف فرار می‌کند و محمدعلی شاه به سفارت روس پناهنده شده و از سلطنت برکنار می‌شود و بعد از آن، سرنوشت بدی برای شاهان ایران رقم می‌خورد و هیچ‌کدام دیگر در ایران نمی‌میرند و در کشور خود، خاک سپار نمی‌شوند.

اما چرا انگلیسی‌ها در آغاز مشروطه از آن حمایت کردند؟ به این جهت که فکر می‌کردند وقتی ایران دارای نظام مردم‌سالار باشد، از نظام استبدادی دولت روس، بیشتر کناره گرفته و به نظام‌های مردم‌سالار که در رأس آن‌ها انگلیس است نزدیک می‌شود. بنابراین از حرکت مردم ایران برای استقرار مشروطیت آن هم در جهت منافع خودشان حمایت کردند ولی در این زمان، واقعه‌ی مهمی رخ داد.

هنوز یک‌سال از مشروطیت نگذشته بود که روس‌ها و انگلیسی‌ها به دنبال مجموعه‌ای از گفت‌وگوهای طولانی تمام

مردم‌سالار جهان به خیل این کشورهای اندک می‌پیوندند. بر این پایه، در جهانی که زیر سلطه‌ی استعمار و استبداد بود، کاری که ایرانی‌ها به ثمر رساندند، دست‌آورد عظیمی بود، یعنی در سراسر قاره‌ی پهناور آسیا، ایران نخستین ملتی بود که بانگ ملت‌گرایی را بلند کرد و در این مبارزه موفق شد.

همان‌طور که پیش از این گفته شد مشروطیت ایران فراگشتی پنج مرحله‌ای بود:

در مرحله‌ی یکم که همان امضای سند ۲۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ (۱۳ مرداد ۱۲۸۵) بود، مظفرالدین شاه زیر فشار زیاد مردم فرمان مشروطیت را صادر می‌کند، مردم جشن گرفتند و فرمان‌ها را به دیوارها چسباندند، ولی وقتی متن فرمان‌ها را خواندند، دیدند که اصلاً سخنی از ملت به میان نیامده است، پس آن‌ها را از دیوارها کنده و جشن‌ها را متوقف کردند و اعتراض‌ها را پی گرفتند. چهار روز بعد مظفرالدین شاه، سند دوم مشروطیت را صادر کرد که عبارت از فرمان مشروطیت بود. با این فرمان مردم آرام شدند و مرحله‌ی سوم آغاز شد. مرحله‌ی سوم عبارت بود از مجلسی از اعیان، اشراف، روحانیان و نمایندگان اصناف کشور که در تالار مدرسه نظام (همان جایی که روبه‌روی مجلس سنای سابق و مجلس شورای اسلامی است و در آن دانشکده‌ی افسری قرار دارد) تشکیل شد و کارگروهی جهت این‌که نظام‌نامه‌ی انتخابات را بنویسند، گرد هم آمدند. ولی مظفرالدین شاه به سادگی حاضر به توشیح این نظام‌نامه نشد تا سرانجام پس از کشمکش‌ها و درگیری‌هایی، دربار آن را تأیید کرد.

به دنبال آن، مجلس نخست مشروطیت تشکیل شد که سه‌کار بزرگ انجام داد که دو کار آن در راستای این فراگشت پنج مرحله‌ای بود:

یکم این‌که قانون اساسی را در ۵۱ اصل تنظیم کرد. در این زمان به دلیل بیماری مظفرالدین شاه، محمدعلی شاه در راه تهران بود تا اداره‌ی امور را به دست بگیرد. لازم به ذکر است که محمدعلی شاه با حال و هوای مشروطیت میانه‌ی خوبی نداشت به همین جهت نمایندگان عجله‌ی زیادی به خرج دادند تا این قانون، پیش از آن‌که محمدعلی شاه قدرت را در دست بگیرد، آماده شود ولی موفق نشدند و محمدعلی شاه آمد و با امضای آن نیز مخالفت کرد. باز مردم قیام کردند و حرکت‌هایی انجام شد تا سرانجام دربار ناچار به امضا شد. ولی این قانون، ناقص بود و فقط حقوق مجلس را در نظر گرفته بود و تقسیم قوا و غیره را در نظر نگرفته بود.

این بود که در گام پسین، مجلس متمم قانون اساسی را در ۱۰۷ اصل آماده کرده در ۱۴ مهر ۱۲۸۶ تقریباً یک‌سال و یک‌ماه پس از صدور فرمان مشروطه، در پی مجموعه‌ای از کشمکش‌ها به توشیح محمدعلی شاه رسید.

در دوران مشروطیت روی هم رفته بیست و چهار دوره‌ی مجلس وجود داشت که تا دوره‌ی بیستم، طول زمان مجلس‌ها دو ساله بود و بسیاری از آن‌ها به دو سال هم نکشیدند و منحل شدند. بعد از آن، دوره‌ها چهار ساله بود.

در طول عمر مشروطیت که هفتاد و دو سال بود، در کل حدود پانزده سال آن، کشور فاقد مجلس بود و این به جهت فترت‌ها، جنگ، هجوم نیروهای بیگانه و غیره بود. در این دوره، ۱۱۰ دولت تشکیل شد که البته برخی از این‌ها پیش از مجلس اول و چند دولت هم در دوره‌ی استبداد صغیر بود.

### سه‌کودتا علیه مشروطیت

مشروطیت ایران در عمر ۷۲ ساله‌اش با سه‌کودتا مواجه شد:

چرا انگلیسی‌ها در آغاز مشروطه از آن حمایت کردند؟  
به این جهت که فکر می‌کردند وقتی ایران دارای نظام مردم‌سالار باشد از نظام استبدادی دولت روس بیشتر کناره گرفته و به نظام‌های مردم‌سالار که در رأس آن‌ها انگلیس است نزدیک می‌شود اما به سرعت پیشیمان شدند

می‌تواند امور مجریه‌ی کشور را انجام دهد، حال شما می‌خواهید این شخص را شاه کنید، پادشاه که طبق قانون اساسی دارای اختیارات نیست، پادشاه که در برابر کسی مسؤول نیست، شما بگوئید آیا کسی را پیدا کرده‌اید که جای ایشان بگمارید، اگر پیدا کرده‌اید که من هم رأی دهم».

ولی به هر حال این روند انجام شد و نتیجه‌ی آن، تحمیل قرارداد نفتی ۱۹۳۳ میلادی یا ۱۳۱۲ خورشیدی بود که من بر این باورم اگر مجلس آزادی داشتیم هرگز به زیر بار امضای این قرارداد نمی‌رفت و عاقبت هم به اشغال کشور در شهریور ۱۳۲۰ انجامید و کشور تا آستانه‌ی فروپاشی پیش رفت که باز مردان بزرگی مانند قوام‌السلطنه، مصدق و دیگران با کوشش‌هایی که کردند و با بهره‌گیری از اختلاف میان نیروهای اشغال‌گر، توانستند کشور را در آن مرحله نجات دهند. در این دوره، آراءات کوچک نیز از ایران جدا شد و به دولت ترکیه واگذار گردید!

کودتای سوم هم کودتای ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ بود. حاصل آن، فروش قریه‌ی فیروزه در برابر طلب مسلم ایران از شوروی بود و نیز جدایی بحرین و فروپاشی مشروطیت و فروپاشی نظام شاهنشاهی بود.

امروزه همه معتقدند که هنگام صدور فرمان مشروطیت گاه‌شماری خورشیدی نبود و نمی‌دانستند که این روز یعنی ۱۴ جمادالثانی ۱۳۲۴ هـ. ق. برابر است با ۱۳ مرداد ماه ۱۲۸۵ خورشیدی. در سال ۱۳۰۰ که گاه‌شماری، خورشیدی شد، تعدادی از نمایندگان مجلس به صورت طرحی پیشنهاد کردند که ۱۴ جمادی‌الثانی برابر با ۱۴ مرداد ماه باشد که تصویب شد. شاید به این وسیله می‌خواستند به خیال خودشان، نحوست روز ۱۳ را از مشروطیت دفع کنند که این طور نشد!

#### مجلس‌های راستین و پاس‌داری از منافع ملی

دوره‌های اول مجلس هیچ کدام‌شان به‌صورت کامل به پایان نرفتند. دوره‌ی اول با آن عمل‌کرد درخشان، متأسفانه به توپ بسته شد و تعدادی از نمایندگان کشته و بقیه به زنجیر کشیده شدند. بعد از خنثا شدن کودتا، دوره‌ی دوم مجلس تشکیل شد و بررسی‌ها نشان می‌دهد که آن، یکی از بهترین مجالسی بوده که از آن زمان تا به امروز در کشورمان تشکیل شده است. عناصری که در آن مجلس بودند با داشتن وطن‌پرستی و از همه مهم‌تر با داشتن بینش و دانش جهانی و ملی، ایران را متحول کردند؛ اما در این جا هم اتفاق شومی افتاد به این صورت که دولت روسیه که هم‌پیمان انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها بود، جبهه را عوض کرد. امپراتور روس، مسافرتی به پروس می‌کند و مذاکراتی با ویلهلم امپراتور انجام می‌دهد که تقریباً یک‌سال به طول می‌انجامد و طی آن قراردادی را در پُتسدام می‌بندند. در این قرارداد دولت پروس، منطقه‌ی نفوذ روسیه را در شمال ایران به رسمیت می‌شناسد. هنگامی که این قرارداد امضا می‌شد، روس‌ها برای این‌که پیش‌دستی کرده و کار مسأله را قبل از امضای قرارداد تمام کنند، محمدعلی‌شاه را در کنار تعدادی از افسران روسی وارد ترکمن صحرا می‌کنند ولی او از نیروهای مشروطه طلب شکست می‌خورد و دوباره به روسیه پناهنده می‌شود.

مجلس دوم برای این‌که خودش را از این مخمصه نجات دهد و محورهای جدید جهانی را باز کند تا از این فشاری که از سوی انگلیس و روس بر ایران وارد می‌شود و نیروهای محور یعنی پروس و اتریش (هنگری) هم از آن حمایت می‌کنند، کاهش دهد، از تعدادی کارشناس خارجی جهت اصلاح برخی امور دعوت به همکاری می‌کند. به این ترتیب که برای اصلاح امور مالی ایران،

اختلاف‌های خود را در آسیا پایان داده و قرار داد ۱۹۰۷ را با هم‌دیگر بستند که به موجب آن، تبت که مورد منازعه‌ی آنان بود و حتا انگلیس‌ها با نیروهای هندی چندین بار به آن جا لشکرکشی کرده بودند و حتا یک‌بار لهاسا، پایتخت تبت، را هم اشغال کرده بودند به روسیه واگذار شد. افغانستان که از ابتدای جدایی از ایران زیر دست انگلیسی‌ها بود و قرارداد تحت‌الحمایگی به آن تحمیل کرده و بخش‌هایی از آن را تجزیه کرده بود - که هنوز هم مورد منازعه‌ی دولت افغانستان و پاکستان است - جزو منطقه‌ی نفوذ انگلستان قرار گرفت تا حایل هندوستان باشد. در مورد ایران، کشور را به سه منطقه تقسیم کردند: شمال ایران، منطقه‌ی نفوذ دولت روس شد که از مرز ترکیه و عراق شروع می‌شد و به سرخس ختم می‌گردید و قسمت جنوب، منطقه‌ی نفوذ انگلیس در نظر گرفته شد و قسمت میانی کشور که شامل شن‌زارها و کویرها بود، منطقه‌ی نفوذ دولت ایران قرار گرفت تا حایلی میان دو قدرت باشد.

چند سال پیش از آن، انگلیسی‌ها توانسته بودند به راحتی افغانستان را تجزیه کنند و ناصرالدین‌شاه زیر آن ورقه را امضا گذاشته بود ولی بعد قدغن کرده بود که کسی حق صحبت در این مورد را ندارد، چند سال بعد هم، سرزمین مکران و بلوچستان را از ایران جدا کرده بودند و با وجود مخالفت بیشتر درباریان و روشن‌فکران ایران، باز ناصرالدین‌شاه امضا کرده بود. مناطق خوارزم و فرارود را هم روس‌ها جدا کرده بودند و با یک فشار ساده به ناصرالدین‌شاه، او را مجبور به پذیرش قرارداد کرده بودند.

به هر حال قرارداد ۱۹۰۷ طی نامه‌ای توسط سفیر انگلیس به وزارت امور خارجه‌ی ایران تسلیم شد و وزارت امور خارجه طی نامه‌ای آن را به مجلس شورای ملی داد که نخستین دوره‌ی مشروطیت بود و ما می‌دانیم نمایندگان این دوره به صورت صنفی انتخاب شده بودند یعنی از اعیان، اشراف و نمایندگان بقال‌ها، علف‌ها (علوفه‌فروشان) و... که همین‌ها قانون اساسی بسیار پیشرفته‌ی مشروطه را نوشتند و باز همین‌ها به اتفاق آرا این قرارداد را رد کردند. آن‌ها گفتند که این قرارداد به ما ربطی ندارد، قراردادی است که میان دو کشور بسته شده، ایران کشوری است مستقل و صاحب پارلمان و ما حدود و ثغور خودمان را حفظ می‌کنیم، آنچه بسته شده بین دیگران است، همین.

روس و انگلیس نتوانستند مجلس ایران را مجبور کنند که زیر این قرارداد را امضا کند. این بزرگ‌ترین گناه مشروطیت بود. آن‌ها دیدند که در سابق به راحتی هر امتیازی که می‌خواستند، می‌توانستند از دولت ایران بگیرند ولی امروز دیگر نمی‌توانند به نام ملت ایران از یک پارلمان که از نظر آن‌ها از یک مشت بقال و علف و... تشکیل شده بود، امتیاز بگیرند و چون نمی‌توانستند مشروطیت را پاک کنند، کوشیدند تا با کودتا، قدرت پارلمان را از آن سلب کنند. این کودتای نخست بود.

کودتای دوم، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بود که در دوره‌ی فترت مجلس، یعنی فترت بین دوره‌ی چهارم و پنجم مجلس، اتفاق افتاد. گردانندگان این کودتا سیدضیاء‌الدین طباطبایی و رضاخان میرپنج بودند. با این کودتا حکومت کودتایی به ریاست طباطبایی تشکیل شد که بیش از صد روز به درازا نکشید. اما کودتا فراگشت خود را انجام داد تا سرانجام در دوره‌ی پنجم مجلس، سلطنت از قاجاریه خلع و به پهلوی منتقل شد و رضاخان که آن روز سردار سپه شده بود و فرمانده‌ی قشون بود، پادشاه شد.

در بحث‌هایی که پیرامون این مسأله در آن روز در مجلس پیش آمد به‌طور خلاصه می‌توان از گفته‌های مرحوم مصدق یاد کرد. ایشان در آن موقع گفته بود که: «ما سرانجام بعد از این همه وقت، نخست‌وزیری فعال پیدا کردیم، کسی را پیدا کردیم که واقعاً

روس و انگلیس نتوانستند مجلس ایران را مجبور کنند که زیر قرارداد ۱۹۰۷ را امضا کند این بزرگ‌ترین گناه مشروطیت بود آن‌ها دیدند که در سابق به راحتی هر امتیازی که می‌خواستند می‌توانستند از دولت ایران بگیرند ولی امروز دیگر نمی‌توانند به نام ملت ایران از یک پارلمان که از نظر آن‌ها از یک مشت بقال و علف و... تشکیل شده بود امتیاز بگیرند

می‌کنند و در آن جا اعلام حکومت موقت می‌کنند ولی در چند نبردی که با روس‌ها و انگلیسی‌ها می‌کنند به کلی شکست می‌خورند. در اثر جداسدن این گروه از مجلس، مجلس سوم هم از اکثریت می‌افتد و در حقیقت تعطیل می‌شود و یک فترت کمابیش پنج‌ساله ایجاد می‌شود که در زمان آن، کودتای دوم صورت می‌گیرد. بعد از شکست حکومت موقت، دولت روس و انگلیس قراردادی محرمانه می‌بندند که طی آن دولت روس منطقه‌ی نفوذ دولت مرکزی ایران را به دولت انگلیس واگذار می‌کند و در عوض انگلیس می‌پذیرد که روس‌ها هر چقدر از خاک عثمانی را که تسخیر کنند، پیوست کشور خود نمایند.

به هر حال این شرحی بسیار رقت‌آور از مشروطیت و مجالس ایران بود، ولی ببینید وقتی که مردم حق داشته باشند که خودشان انتخاب کنند، عناصر معتقد به این سرزمین را انتخاب می‌کنند و کسانی که در موضع نمایندگی واقعی مردم می‌نشینند بی‌شک از حقوق این ملت دفاع می‌کنند. نمونه‌ی آن مجلس‌های اول و دوم و سوم و چهارم است، اما هنگامی که انتخابات از شکل واقعی‌اش خارج می‌شود، کسانی که وارد مجلس می‌شوند به خواست صاحبان قدرت و دولت کار می‌کنند و نه به خواست مردم.



#### نظام مشروطه

ملت ایران از دیرگاه به دنبال نوعی حکومتی بودند که دارای چفت و بست باشد یعنی مطلقه نباشد، طوری که همه‌ی امور را یک شخص در اختیار داشته باشد و هیچ مانعی در راهش نباشد. نظام اجتماعی ایرانیان از گاه کهن، بر پایه‌ی شورا بود، یعنی در سطوح کوچک در ده، تمام مردانی که می‌توانستند جنگ‌افزار حمل کنند، در محل شورا حاضر شده و با رأی یک‌سان تمام امور را اداره می‌کردند. البته با برداشت امروزی که زنان حق رأی دارند در تضاد است، ولی باید در نظر داشت که فلسفه‌ی آنان این بود که کسانی حق تعیین سرنوشت دارند که می‌توانند از آن سرنوشت با جنگ‌افزار دفاع کنند. اولین بار در دوران هوشنگ با نهادی به نام دستور یا دستوران روبه‌رو می‌شویم و به قدری این نهاد باعث پاک‌اندیشی می‌شود که نهاد پادشاهی پالوده می‌گردد:

مر او را یکی پاک‌دستور بود  
که رایش ز کردار بد دور بود  
همه راه نیکی نمودی به شاه  
هم از راستی خواستی پایگاه  
چنان شاه پالوده گشت از بدی  
که تایید از او فرّه ایزدی

بنابراین می‌بینیم که در زمان هوشنگ که تاریخ آن به ۵۶۰۰ تا ۶۰۰۰ سال پیش از میلاد (کمابیش ۶۲۰۰ تا ۶۶۰۰ پیش از هجرت) می‌رسد، نهادی به نام دستور وجود می‌آید که در امور، پادشاه را راهنمایی می‌کند و به او اندیشه‌ی نیکی را منتقل کرده و سعی می‌کند تا اندیشه‌ی بدی را از او دور کند. حال این فرّه ایزدی که به آن اشاره شد، یعنی چه؟

به گمان من یعنی این‌که مردم پادشاهی را بپذیرند، چون این فرّه بطوری که عرض خواهیم کرد از آن مردم است. مردم ایران چون تمام چیزهای نیک را ایزدی می‌دانستند، بنابراین فرّه را هم گفته‌اند فرّه ایزدی. اما این شاید نوعی نهاد اختیاری بوده است، اما این‌که تا چه حد قدرت داشته معلوم نیست به طوری که در زمان جمشید می‌بینیم که نهاد دستور، دارای چنان قدرتی نیست تا در برابر منی کردن جمشید بایستد. وقتی کشور در دوران جمشید به یک رفاه بزرگ می‌رسد، می‌بینیم که این شخص از قالب یک شخص فرّه‌مند و پادشاهی که در راه ملت است خارج

شوستر را از آمریکا استخدام می‌کنند و شماری افسر سوئدی را هم برای بهبود وضعیت شهربانی استخدام می‌کنند و چون احساس می‌کنند که بین روس‌ها و فرانسوی‌ها اختلاف افتاده یک فرانسوی هم برای اصلاح امور دادگستری ایران استخدام می‌کنند. روس‌ها طبق وصیت‌نامه‌ی پتر - که ایران نباید به بهبود وضعیت اقتصادی برسد - خطاری می‌دهند که باید هر چه سریع‌تر شوستر از ایران اخراج شود و گرنه نیروهای خود را وارد ایران کرده و به طرف تهران حرکت می‌دهیم. مجلس دوم با دلیری فراوان و با حمایت قاطبه‌ی مردمان ایران و روزنامه‌ها، این خطار را رد می‌کند؛ اما دولت از ترس این‌که روس‌ها - که آن‌هنگام در دروازه‌های قزوین بودند - تهران را اشغال نکنند، مجلس را منحل کرده و خطار را می‌پذیرد. این کار باعث می‌شود که روس‌ها جری‌تر شده و در روز عاشورای همان سال ثقه‌الاسلام، بزرگ روحانیان تبریز، را در کنار شماری دیگر در شهر تبریز به دار آویزند، و این را هم بدانیم که تبرهای دار را با پرچم روس تزئین کرده بودند و بعد هم در مشهد برای این‌که زهر چشم‌شان را از ایرانیان و مسلمانان کامل کنند، بارگاه امام رضا را به توپ می‌بندند.

این باعث فترت بزرگی در دوره‌ی دوم مجلس می‌شود و سرانجام دوره‌ی سوم مجلس شورای ملی تشکیل می‌شود. این دوره هم‌زمان می‌شود با جنگ جهانی اول (۱۹۱۴). هر چند دولت و مجلس ایران در این جنگ اعلام بی‌طرفی می‌کنند، ولی نیروهای متخاصم - نیروهای عثمانی و به دنبال آن نیروهای روس و انگلیس - وارد کشور می‌شوند و پایتخت، مورد تهدید قرار می‌گیرد. عده‌ی زیادی از نمایندگان به قم مهاجرت کرده و در آن جا کمیته‌ی دفاع ملی را تشکیل می‌دهند (این موضوع نشان می‌دهد که چگونه بافت این مجلس، ایران دوست و وطن پرست بوده‌اند) ولی نیروهای کمیته‌ی دفاع ملی که توسط سوئدی‌ها آموزش دیده بودند و آن روز بهترین نیروهای جنگنده‌ی ایران بودند از روس‌ها شکست می‌خورند و به کرمانشاه عقب‌نشینی

#### روس‌ها طبق

وصیت‌نامه‌ی پتر - که

ایران نباید به بهبود

وضعیت اقتصادی

برسد - خطاری

می‌دهند که باید هر

چه سریع‌تر شوستر

از ایران اخراج شود

و گرنه نیروهای خود

را وارد ایران کرده

و به طرف تهران

حرکت می‌دهیم

مجلس دوم با دلیری

فراوان و با حمایت

قاطبه‌ی مردمان ایران

و روزنامه‌ها

این خطار را

رد می‌کند

شده و به یک خودکامه (مستبد) تبدیل می‌شود و فردوسی این فراگشت را این‌طور عنوان می‌کند:

منی کرد آن شاه یزدان شناس  
ز یزدان بپیچید و شد ناسپاس  
چنین گفت با سال خورده مهان  
که جز خویشتن را ندانم جهان  
هنر در جهان از من آمد پدید  
چو من نامور، تخت شاهی ندید  
جهان را به خوبی من آراستم  
چنان گشت گیتی که من خواستم  
بزرگی و دیهیم و شاهی مراست  
که گوید که جز من کسی پادشاست  
شما را ز من هوش و جان در تن است  
به من نگرود هر که آهر من است

اگر بخواهیم از واژگان امروزی یاری بگیریم، دیگر نمی‌توان گفت که هر که با ما نیست اهریمن است، باید بگوییم: ضد انقلاب است، نوکر امپریالیسم است یا دست‌پرورده بیگانه. واژگان امروز این است. در اتحاد جماهیر شوروی هم واژگانی داشتند مانند ضد طبقه‌ی کارگر، سرمایه‌دار و غیره. این واژگان همه مانند اهریمن دوره‌ی جمشید است.

گر ایدون که دانید من کردم این  
مرا خواند باید جهان آفرین (یعنی من دیگر مطلقم)  
چو این گفته شد فرّ یزدان از او  
گسست و جهان شد پر از گفت‌وگو

با این دو اشاره می‌بینیم که این انسانی که تا دیروز در راه مردم بود، با بزرگ و کوچک به نرمی سخن می‌گفت، فره‌مند بود و مردم را از خود می‌دانست، یک‌باره تغییر راه می‌دهد و نه تنها با مردم، بلکه با این سال خورده مهان یعنی همان «نهاد ریزنی» و شورا هم به صورتی که گفته شد، برخورد می‌کند و این باعث می‌شود تا مردم از او جدا می‌شوند. در حقیقت من اعتقاد دارم که فرّ یزدان عبارت است از همان اقبال و رأی مردم و در حقیقت این فرّ همان مردم است، همان چیزی است که حافظ از آن صحبت می‌کند و می‌گوید:

ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع  
به حکم آن‌که چه شد اهرمن، سروش آید

یعنی مجموع، سروش است و تفرقه، اهریمن. ترجمه‌ی آن به عربی می‌شود: «یدالله مع الجماعه» (دست خداوند با مردم است)، و مردم، خودشان دست خداوند هستند. این مفهوم فرّ را با یک ظرافت خاص، پدر بزرگان ما در مجلس یکم که به تحقیر به آن‌ها بقال‌ها و علاف‌ها می‌گفتند در اصل ۳۵ قانون اساسی عنوان کرده‌اند: «سلطنت، ودیعه‌ای است که به موهبت الاهی از طرف ملت به شخص شاه اعطا شده». این اصل می‌گوید: پادشاهی، قره‌ی ایزدی است که از طرف ملت (صاحب فرّ) به شخص شاه (گیرنده‌ی فرّ یا فره‌مند) ودیعه شده است و این مفهوم را می‌رساند که این فرّ از آن ملت است که در اختیار پادشاه قرار داده. ملت برای چه این کار را می‌کند؟ در راه آرمان‌هایش، در راه خوبی‌ها و نیکی‌ها، هیچ‌کس، کسی را برای راه زشتی، پلیدی و جنایت انتخاب نمی‌کند. این یک ودیعه است، بر این پایه صاحب ودیعه هر لحظه بخواهد، می‌تواند ودیعه را پس بگیرد و این فراگشتی است که در طول تاریخ شاهد آن بوده‌ایم.

در دوره‌ی اشکانیان که یکی از شکوه‌مندترین دوران‌های تاریخ ایران است چه از نظر کشوری، چه از نظر نظامی و آزادی دینی و... سامانی برپا می‌شود و به نهاد «دستور» شکل

ایرانی‌ها همیشه به دنبال نهادی بودند که بتواند قدرت پادشاه را محدود کند و سرانجام این کار را در مشروطیت توانستند با موفقیت انجام دهند

می‌دهد به طوری که راه‌بردی و کاربردی باشد و شورایی تشکیل می‌شود به نام مهستان. خود شورای مهستان از دو شورا تشکیل می‌شود: یکی، شورای فرزندان ذکور خاندان سلطنت است - زمانی که به سن بلوغ می‌رسیدند - که چه پادشاه موافق بود و چه مخالف، آن‌ها به عضویت شورا در می‌آمدند. دیگری عبارت بود از شورای بزرگان.

اگر آن تاریخ یعنی ۳۰۰ پیش از میلاد را در نظر بگیریم، امکان این‌که رأی‌گیری‌ای گسترده در کل کشور انجام شود وجود نداشت، بر این پایه بزرگانی که در مناطقی صاحب نفوذ و قدرت بودند و این قدرت هم ناشی از داد و مردم‌داری ایشان بوده است، شورای بزرگان را تشکیل می‌دادند. این دو شورا در حقیقت پادشاه را تعیین می‌کرد و فقط یک محدودیت برای ایشان وجود داشت که شاه باید از خاندان اشکانی باشد ولی به این صورت نبود که حتماً پسر نابخرد پادشاه را به شاهی برگزینند. اگر پادشاه، پسر شایسته‌ای نداشت به سراغ برادرش می‌رفتند و اگر او هم شایسته نبود آن وقت فرد دیگری را از یکی از خاندان‌های اشکانی بر می‌گزیدند. آن‌ها بر کار پادشاه نظارت کامل داشتند تا از راه داد و آنچه که مردم می‌خواهند، خارج نشود. البته نهاد پادشاهی بعد از آن‌که استقرار پیدا می‌کرد و خزانه‌ی کشور را در دست می‌گرفت، رفته‌رفته منی می‌کرد و خودش را یگانه قدرت احساس می‌کرد، این‌جا بود که برخورد میان مهستان و نهاد پادشاهی به وجود می‌آمد.

این به این جهت بود که دوباره هم چون زمان ضحاک، مردم مجبور به انقلاب نشوند، چون هر انقلاب، با خود مشکلات بسیار به بار می‌آورد. اگر این نهاد نبود، مردم هم در زمان اشکانی مجبور بودند که انقلاب کنند یا مانند دوره‌ی ساسانی که آن قدر بد عمل می‌شود تا مشت‌ی عرب بتواند کشور را بگیرند. این بود که خود این افراد و شمشیر این افراد، کار می‌کرد و نمی‌گذاشتند تا خون‌ریزی عمومی در کشور راه افتد. درست از روی مهستان ما، رومی‌ها سنا را ساختند. سنا وظیفه داشت تا نگذارد کنسول‌ها، دیکتاتور شوند و اگر خودکامه می‌شدند ابتدا اخطار می‌گرفتند و اگر امتناع می‌کردند، کار به آن‌جا کشید که او را می‌کشتند، همان‌طور که سزار را کشتند.

شکسپیر چون نتوانسته بود عمق مسأله را درک کند در نمایش‌نامه‌ی معروف سزار، جمله‌ای را عنوان کرده که معروف هم شده است. وقتی سناتور‌ها با هم خنجرشان را به سزار می‌زنند، سزار پسر خوانده‌ی خود بروتوس را هم میان آنان می‌بیند و می‌گوید: «تو هم، بروتوس!». البته بروتوس سناتور وظیفه‌ی دیگری دارد، درست است که پسر خوانده‌ی سزار است ولی او وظیفه دارد تا نگذارد که کنسول‌ها تبدیل به دیکتاتور شوند و حالا سزار، دیکتاتور شده و باید کشته شود. شکسپیر نمی‌دانست که وظیفه‌ی بروتوس بود که وی را بکشد، همان‌طور که وظیفه‌ی مهستان بود تا هر وقت پادشاهی از راه برمی‌گشت و تمکین نمی‌کرد او را به قتل می‌رساند. به هر حال این چیزها در تاریخ ایران بود و متأسفانه حکومت ساسانی آمد و دین و دولت را با هم آمیخت و سرانجام ایران را به آن فاجعه رساند.

در دوره‌های بعد هم ما این نهادها را می‌بینیم، در دوره‌ی صفویان و در دوره‌ی پادشاهی افشار. نادر، مجلسی ملی را در دشت مغان بر پا می‌کند که در آن نمایندگان وجوه طبقات ایران حضور داشتند و آن‌ها شاه را انتخاب می‌کنند.

ایرانی‌ها همیشه به دنبال نهادی بودند که بتواند قدرت پادشاه را محدود کند و سرانجام این کار را در مشروطیت توانستند با موفقیت انجام دهند.